

## الفبای مدیریت کلاس درس

یکی از مشکلات اساسی مدارس بی انضباطی است که به صورت یک مشکل درجه اول درآمده است. طبق بررسی " فی دلتا کاپان گالوپ " نگرش معلمان درباره وضعیت انضباط مدارس منفی است. ۵۰٪ معلمان ابتدایی و متوسطه موضوع انضباط را با عبارتهای " کاملاً جدی " یا " خیلی جدی " توصیف می کنند. و معلمانی هم که کار خود را رها کرده اند بیان داشته اند که ۴۳٪ علت ترک شغل خود را مشکل انضباط در مدارس عنوان کرده اند.



## اصولاً می توان معلمان را به سه گروه تقسیم کرد:

۱. مداخله گر ۲. غیرمداخله گر ۳. معتقد به تاثیر متقابل

براساس مشاهدات و لفتگانگ و گلیک من (۱۹۸۰-۱۹۸۶) مداخله گران معتقدند که دانش آموز بر مبنای شرایط محیطی تکامل می یابد. در این نقش، معلم بخشی از شرایط محیطی تلقی می شود و وظیفه اش اداره محیط با استفاده از اصول شرطی سازی است.

غیرمداخله گران معتقدند که برای دانش آموز باید محیطی فراهم کرد که در آن برای قرار گرفتن در جاده ی پیشرفت مورد حمایت قرار گیرد و موانع سر راهش هموار گردد. به نظر غیرمداخله گران دانش آموز دارای انگیزه ی درونی است و کافی است که این انگیزه پرورش یابد نه اینکه کنترل شود، تا بتواند به بار بنشیند و معلم نباید تنها نقش کنترل کننده به خود بگیرد.

پیروان نظریه تاثیر متقابل معتقدند که مشکلات بدون مسئولیت پذیری مشترک و مشارکت کامل همه طرف های در تصمیم گیری، قابل حل نیست. آنها معتقدند که هر دو طرف در پیدایش مشکل نقش دارند پس باید حل مشکل از جانب هر دوی آنها صورت گیرد.

آنچه که ما در تعلیم و تربیت انجام می دهیم، نمایش تفاوتهاست. باید کوشید از نظراتی استفاده کرد که مورد بیشتر کودکان، اکثر مواقع و در بیشتر شرایط و موقعیت ها صدق کند. هدف ما این است که این تفاوتهای نظری را در عمل، مشخص تر کنیم. اگر آموزش اثربخش در کار نباشد، هیچ یک از مهارتهای مدیریت کلاس به جایی نخواهد رسید. تعلیم و تربیت درست می تواند به عنوان یک عامل موثر عمل کند، عاملی که باعث می شود تا دانش آموزان به موضوع آموزش چنان علاقه مند شوند که مشکلاتی در انضباط به بار نیاورند. به طور مثال هرچه کلاس جالبتر و هیجان انگیزتر باشد، حضور و تجمع در راهروها و حیاط مدرسه برای دانش آموز بی جاذبه می شود، اما وقتی آموزش جایگاه خود را به معنای واقعی کلمه در کلاس پیدا نکند، دانش آموز نیز احساس نمی کند که با شلوغ کردن در راهروها چیزی را در کلاس از دست داده است.

بسیاری از معلمان و حتی بخش اعظم افکار عمومی معتقدند که آنچه معلمان در حوزه تخصصی خود انجام می دهند، چیزی بیش از آنچه که یک عقل سلیم حکم می کند، نیست. بسادگی می توان گفت که این طور نیست.

برای مثال عقل سلیم حکم می کند که اگر دانش آموزی مکرراً از سر جای خود بلند شد، معلم هر بار به او یادآوری کند که باید سر جای خود بنشیند. حال راه دیگری را در نظر بگیرید: یک واکنش موثرتر معلم به این رفتار می تواند تشویق کودکان دیگری باشد که بر سر جای خود نشسته اند و هنگامی که این کار انجام شد، واکنش بعدی می تواند تشویق همان کودک باشد، هنگامی که بر سر جای خود می نشیند.